

۱. مقدمه

تحلیل جمعیت در قالب ترکیب، توزیع و حرکات جمعیت یکی از مهم‌ترین عناصر بنیادین در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های جمعیتی است. امروزه تدوین و اجرای در ست برنامه‌های توسعه‌ای در ساحت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، بدون توجه به جمعیت و نرخ رشد آن امکان‌پذیر نیست. جمعیت و مسائل آن، در کانون هر نوع سیاست‌گذاری کلان جای دارد و بی‌توجهی به آن، عواقب منفی و زیان‌باری برای جامعه به همراه خواهد داشت.

تحولات جمعیت، برآیند تغییر و دگرگونی عوامل شکل‌دهنده آن است؛ عواملی که با عنوان فرایندهای سه‌گانه باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت شناخته می‌شوند و درعین‌حال با عوامل ناپیدای دیگری که همان کمیت، ساخت و ویژگی‌های جمعیتی‌اند، شکل نهایی می‌یابند. از این‌رو تحولات جمعیتی، از رهگذر دگرگونی‌هایی حاصل می‌آید که خود متأثر از عوامل بیرونی دیگری هستند. عوامل زمینه‌ای اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از طریق تأثیرگذاری بر این امور سه‌گانه بر تحولات جمعیتی تأثیر می‌گذارند. جمعیت‌شناخت‌ها و کارشناخت‌ها در تلاش‌اند تا ضمن بررسی و ریشه‌یابی اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر تغییرات جمعیتی، از سویی تأثیر و تأثر و چگونگی ارتباط آنها با شاخص‌ها و متغیرهای جمعیتی، و از سوی دیگر، عوامل غیرجمعیتی را بررسی و تحلیل کنند. در این میان عوامل فرهنگی شاید بیشترین و عمیق‌ترین تأثیر را بر فرایندهای سه‌گانه جمعیتی به‌ویژه «باروری» دارند و با تغییر ساختار فکری و نگرشی و باورداشت‌ها و ذهنیت‌ها، سه‌گانه مزبور دستخوش تغییرات بنیادین می‌شود. از میان این سه، اگرچه باروری بیشترین تأثیر را از فرهنگ و عناصر فرهنگی می‌پذیرد، اما مرگ‌ومیر و مهاجرت نیز بی‌تأثیر و برکنار از این عامل محوری نیستند (سیدمیرزایی، ۱۳۷۷).

با توجه به آنچه گفته شد، پرسش اصلی نوشتار این است که فرهنگ و ساختارهای فرهنگی چگونه بر فرایندهای سه‌گانه جمعیتی تأثیر می‌گذارند؟ به عبارت دیگر، چه عناصری از فرهنگ و با چه سازوکاری بر باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت، به‌منزله اموری که تحولات جمعیتی را تعیین می‌کنند، تأثیر می‌گذارند؟

از این‌رو پدیده‌های سه‌گانه جمعیتی را به‌منزله متغیر وابسته و عوامل فرهنگی را به‌منزله متغیر مستقل فرض کرده‌ایم و کوشیده‌ایم تا با استفاده از روش اسنادی و کتابخانه‌ای به توصیف و تبیین نقش فرهنگ در تحولات جمعیتی بپردازیم. بدیهی است که هدف ما نه احصای همه عوامل فرهنگی مؤثر بر

نقش فرهنگ و ساختارهای فرهنگی در تحولات جمعیتی

سیدحسین شرف‌الدین / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ sharaf@qabas.net
 که اسماعیل چراغی کوتیانی / دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ kotiani@yahoo.com
 دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۰۱ - پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۰۵

چکیده

جمعیت و تحولات آن، محور همه سیاست‌گذاری‌های کلان است و غفلت از آن، پیامدی جز نابسامانی در ساحت‌های مختلف جامعه نخواهد داشت. این تحولات متأثر از عوامل گوناگونی هستند که هر کدام فراز و نشیب‌هایی را برای جمعیت تولید می‌کنند. در این میان نقش فرهنگ و ساختارهای فرهنگی از اهمیت بالایی برخوردار است. در این پژوهش کوشیده‌ایم تا با روش اسنادی و کتابخانه‌ای به تبیین نقش فرهنگ در فرایندهای سه‌گانه باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت بپردازیم. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که عناصر فرهنگی چون سطح سواد و تحصیلات، دین و مذهب، تغییرات هویتی و نگرشی، ایده‌ترجیح جنسی و ارزشمندی فرزندداری در باروری تأثیر دارند. از سوی دیگر مرگ‌ومیر نیز به نوعی متأثر از ابعاد فرهنگی چون سطح تحصیلات، میزان اطلاعات، سطح دین‌داری، الگوی تربیت، سبک زندگی و خرده‌فرهنگ‌های قومیتی و نژادی والدین است. این پژوهش همچنین بر نقش دین و دگرگونی‌های بینشی و ارزشی در فرایند مهاجرت تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، ساختار فرهنگی، جمعیت، باروری، مرگ‌ومیر، مهاجرت.

پدیده‌های سه‌گانه، که بیشتر برجسته کردن نقش ساختارهای فرهنگی در تحولات جمعیتی است. از آنجا که عناصر فرهنگی تأثیرگذار بر پدیده‌های جمعیتی طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند و پردازش همه آنها از حوصله این نوشتار خارج است، صرفاً به نمونه‌هایی از مناسبات فرهنگ و پدیده‌های جمعیتی بسنده کرده‌ایم. از این رو بررسی تفصیلی رابطه عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی با جمعیت را به پژوهشی دیگر وا می‌گذاریم.

۱-۱. تعریف فرهنگ

«فرهنگ» از مفاهیمی است که در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، تعاریف پر شمار و گوناگونی دارد. تعریف ذیل احتمالاً از جامعیت و مانعیت نسبتاً بیشتری برخوردار است: «فرهنگ به شیوه‌ای از زندگی اطلاق می‌شود که اعضای یک جامعه آن را فرا می‌گیرند و [بدان] عمل می‌کنند و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند» (کوئن، ۱۳۷۵، ص ۴۶). طبق این تعریف، فرهنگ دارای سه مؤلفه مهم است: ۱. ابعاد شناختی چون ارزش‌ها؛ ۲. ابعاد سازمانی چون هنجارها؛ ۳. ابعاد مادی چون هنر، معماری و دیگر نمودهای تجسدیافته. منظور ما از بیان رابطه میان فرهنگ و جمعیت، بررسی این مسئله است که عوامل فرهنگی تجلی‌یافته در باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، هنجارها و ترجیحات اجتماعی، چگونه به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر تحولات جمعیتی اثر می‌گذارند.

۲. پیشینه پژوهش

به‌رغم اذعان بسیاری از اندیشمندان اجتماعی و جمعیت‌شناسان به نقش برجسته فرهنگ و ساختارهای فرهنگی بر تحولات جمعیتی، از پژوهش درباره این موضوع، به گونه‌ای که نقش فرهنگ در سه فرایند مهم جمعیتی را بررسی کند، غفلت شده است. پژوهش‌های انجام شده بیشتر به نقش عوامل اقتصادی و اجتماعی و کمتر به نقش عوامل فرهنگی بر تحولات جمعیتی پرداخته‌اند. از میان آثار موجود در این باره، تنها اثری که به گونه مستقیم به مسئله این نوشتار پرداخته، مقاله «متغیرهای جمعیتی و فرهنگ» تألیف محمد میرزایی (۱۳۵۷) است. آثار بعدی بیشتر به بررسی نقش عوامل اجتماعی - فرهنگی آن هم صرفاً بر فرایند باروری پرداخته‌اند و در ضمن به تأثیر فرهنگ بر مرگ‌ومیر و مهاجرت نیز اشاره کرده‌اند. با این‌همه، آثار دیگری وجود دارد که به‌صورت غیرمستقیم مثلاً از طریق بررسی نقش عناصر فرهنگی نوسازی بر نهاد خانواده و از آن طریق بر تحولات جمعیتی، ادبیات این بحث را

گسترش داده‌اند. این دسته از پژوهش‌ها نیز هرچند به نقش فرهنگ در تحولات جمعیتی توجه کرده‌اند، اغلب این تأثیر را تنها از رهگذر تغییرات باروری مورد کنکاش قرار داده‌اند.

مروری بر مطالعات اخیر در زمینه تغییرات خانواده در دیگر کشورها بیانگر آن است که در هریک از این مطالعات به گونه‌ای بر تأثیر فرایند و عناصر نوسازی بر ابعاد تغییر یافته و در حال تغییر خانواده تأکید شده است. برای نمونه محققانی چون لسته‌هاق (۱۹۸۳)، لسته‌هاق و سورکین (۲۰۰۲)، تورنتون و همکاران (۲۰۰۴) و مک‌دونالد (۲۰۰۶) به مطالعه تغییرات نظام عمومی خانواده معاصر و عوامل زمینه‌ساز آن، با تأکید بر پارادایم توسعه و نوسازی پرداخته‌اند.

در ایران نیز پژوهش‌هایی در زمینه تغییرات خانواده تحت تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی از جمله نوسازی، صورت پذیرفته است، که برخی از آنها بدین شرح‌اند: «تداوم و باز تولید ارزش‌های حاکم بر خانواده ایرانی» از آزادارمکی و همکاران (۱۳۷۹)؛ «تغییرات سطح و روند ازدواج خویشاوندی» از عباسی شوازی و ترابی (۱۳۸۵)؛ «تغییرات خانواده ایرانی در بستر گذار جمعیتی» از سرایی (۱۳۸۶)؛ «بازسازی معنایی پیامدهای نوسازی بر خانواده» از محمدپور و همکاران (۱۳۸۶)؛ «تغییرات خانواده و تأثیر عوامل ساختاری و ایده‌ای بر آن از عبا سی شوازی و مک‌دونالد (۲۰۰۳). این مطالعات با به‌کارگیری رویکردهای نظری و روش‌شناختی گوناگون، همه بر این نکته تأکید می‌ورزند که خانواده در دنیای مدرن تحت تأثیر فرایندهای نوسازی و تغییرات اجتماعی جدید، از نظر ساختاری و کارکردی دگرگونی‌های گسترده‌ای را تجربه کرده است. این فرایند تغییرپذیری با کاهش باروری و کم شدن بعد خانوار و در نتیجه تحولات جمعیتی همراه بوده است. این مطالعات و شواهد موجود دیگر حاکی از آن‌اند که نهاد خانواده در ایران طی یک فرایند تغییر و انطباق مستمر، ساختاری جدید یافته است و ویژگی‌های موجود آن، طیفی از گونه‌های مختلف تغییر را نشان می‌دهند.

۲-۱. پیشینه توجه به نقش فرهنگ در تحلیل پدیده‌های جمعیتی

مطالعه درباره «جمعیت» و عوارض و احوال آن، هرچند در یکی دو دهه اخیر اهمیت بیشتری یافته، اصل توجه به آن سابقه‌ای دیرین دارد. علت این التفات جدی، تحولات جمعیتی در نقاط مختلف جهان، تغییرات کمی و کیفی جمعیت، تأثیر افزایش یا کاهش جمعیت بر برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و نهایتاً لزوم اتخاذ سیاست‌های خردمندانه درباره جمعیت و موضوعات مربوط بدان ذکر شده است (بهنام، ۱۳۴۸، ص ۵).

تحلیل موضوع جمعیت در قرن اخیر با جدیت بیشتری دنبال شد. در گذشته مطالعات بیشتر مبتنی بر ارائه آمار و ارقام و اطلاعات جمع‌آوری شده بود، اما اکنون کوشش‌های غالب جمعیت‌شناسان به شاخص‌سازی‌های نظام‌مند برای آسان‌سازی تحلیل و تبیین متغیرهای جمعیتی معطوف است. آنچه پیش و بیش از عرضه آمارهای جمعیتی برای این دسته از جمعیت‌شناسان اهمیت دارد، موضوع تحلیل و تبیین پدیده‌های جمعیتی است. از این رو ایشان تلاش خود را به ساختن شاخص‌های دقیقی برای تحلیل تغییرات جمعیتی مصروف داشته‌اند و مسئله تبیین متغیرهای جمعیت‌شناختی و عوامل تعیین‌کننده ویژگی‌ها و تغییرات جمعیتی را با دقت کانون توجه و بررسی قرار داده‌اند.

هرچند رویکردهای تحلیلی در قرن اخیر، رویکرد غالب در مطالعات جمعیتی است، ضعف بارز این تحلیل‌ها، تک‌عاملی بودن و به‌ویژه تأکید بر عوامل و عناصر اقتصادی است. در نیم‌قرن اخیر جمعیت‌شناسان و بیشتر از آنها اقتصاددانان، به تدوین شاخص‌هایی جهت آسان‌سازی تحلیل متغیرهای جمعیتی روی آوردند و درباره تبیین وقایع جمعیتی، رابطه جمعیت و توسعه، موضوع مهاجرت، عوامل مؤثر بر زاد و ولد و باروری و... الگوهایی را ارائه کردند. هرچند این الگوها از قوت تحلیلی نسبتاً بالایی برخوردارند، بسیاری از اندیشمندان آنها را در زمینه توجه به عوامل فرهنگی و اجتماعی مؤثر بر تحولات جمعیتی، ضعیف می‌دانند. بدین ترتیب زمینه برای طرح نظریات نوینی که تأکید بیشتری بر عوامل فرهنگی دارند، فراهم آمده است.

آنچه در این میان به پژوهش‌های تبیینی جمعیت‌شناسان جهت داد و سرعت بیشتری بخشید، زمینه‌های اجتماعی و رخدادهای جمعیتی ویژه دهه‌های میانی قرن بیستم بود. ورود امکانات بهداشتی و درمانی به کشورهای در حال توسعه، موجب کاهش مرگ‌ومیر شد و این خود نگرانی ناشی از رشد فزاینده جمعیت را زمینه‌سازی کرد. البته بیشتر اندیشمندان در این دوره معتقد بودند که رشد فناوری به موازات تأثیر بر کاهش مرگ‌ومیر، به دلیل شیوع استفاده از ابزارهای نوین پیشگیری، کاهش بارداری را نیز در پی خواهد داشت. براین اساس پیش‌بینی این بود که با توجه به طرح برنامه تنظیم خانواده در سطح بین‌المللی در اوایل دهه ۱۹۶۰، رشد جمعیت جهان در سال ۱۹۷۵ به صفر برسد. با این حال وضع به گونه‌ای رفت که نه تنها این پیش‌بینی تحقق نیافت، بالاترین نرخ رشد جمعیتی ثبت شده در تاریخ (۲ درصد) در همین سال رقم خورد. این رویداد به صاحب‌نظران تفهیم کرد که کاهش سطح باروری پیچیده‌تر از آن است که بتوان صرفاً با کاهش

مرگ‌ومیر آن را تحلیل کرد. تردیدی نیست که عوامل فرهنگی متعددی بر زادوولد و باروری تأثیرگذارند و نمی‌توان بر عوامل صرفاً اقتصادی تأکید کرد. طرح الگوهایی همچون الگوی دیویس و بلیک که در آن علاوه بر متغیرهای اقتصادی به متغیرهای فرهنگی و اجتماعی نیز توجه شده است، محصول توجه به ناکارآمدی الگوهای اقتصادمحور است (میرزایی، ۱۳۵۷).

از آن زمان به بعد و به‌ویژه در سه دهه اخیر، الگوی فرهنگی تحلیل جمعیتی به گونه‌ای گسترده برای تبیین تغییرات جمعیتی، به‌ویژه تبیین انواع متفاوت رفتار باروری به کار گرفته شد. این الگو بر تأثیر هنجارهای فرهنگی - اجتماعی بر رفتارهای باروری و از آن طریق بر تغییرات جمعیتی تأکید می‌ورزند. به بیان دیگر، این الگو از سویی بر اهمیت نقش عوامل فرهنگی به‌منزله یک عامل مستقل در تبیین باروری تأکید دارد و از سوی دیگر، با تحلیل الگوهای باروری افتراقی، به تأثیر خرده‌فرهنگ‌ها در تبیین باروری گروه‌های قومی توجه داده است.

نقش فرهنگ در تحولات جمعیتی، به‌ویژه تغییر الگوها و رفتارهای باروری به تبع تغییر ارزش‌ها و نظام‌های معنایی و در نتیجه تغییر بعد خانواده، روشن‌تر از آن است که نیاز به تحلیل داشته باشد. مطالعات انجام‌شده با رویکرد فرهنگی به موضوع باروری، تأثیر و نفوذ زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی بر رفتار باروری را تأیید می‌کنند.

همل در مقاله «ارائه تئوری فرهنگ برای جمعیت‌شناسی» معتقد است فرهنگ می‌تواند تبیین کند چرا افراد یا جوامعی که به‌ظاهر از نظر اقتصادی در شرایطی یک‌سان به سر می‌برند، ولی از نظر آداب و رسوم و زبان متفاوت هستند، در زمینه‌های دموگرافیک، متفاوت عمل می‌کنند. فرهنگ می‌تواند توضیح دهد که چرا یک منطقه به‌رغم تغییر شرایط اقتصادی در طول زمان از نظر دموگرافیک، یک‌سان عمل کرده است. به‌کارگیری فرهنگ، به‌منزله مبنای تحلیل، می‌تواند سطح تبیین را ارتقا دهد (همل، ۱۹۹۰، ص ۴۵۵).

۱-۲. جایگاه فرهنگ در ادبیات نظری باروری

هریک از نظریات از دیدگاهی ویژه به موضوع باروری و دگرگونی‌های آن پرداخته و آن را تحلیل کرده‌اند. بنابر نظریه انتقال جمعیتی، هر چقدر میزان توسعه‌یافتگی در منطقه و کشوری بیشتر باشد، انتظار می‌رود میزان باروری پایین‌تر باشد؛ زیرا فرایند گذار باروری از طریق دو عامل ماهیت فرهنگی، شدت بیشتری به خود گرفته است: ۱. جنبش زنان و ۲. برابری طلبی جنسیتی در تحصیلات پسران و دختران (کالدول، ۲۰۰۸، ص ۴۳۶). کاهش باروری نیز به نوبه خود، زمینه تغییرات فرهنگی دیگری را به صورت تدریجی فراهم می‌آورد؛ تغییراتی مانند تأخیر در ازدواج و کاهش تمایل به آن، تأخیر در

فرزندآوری، افزایش طلاق، افزایش خانواده‌های غیرمتعارف، افزایش و مقبولیت رفتارهای جنسی خارج از ازدواج، توافق بر بی‌فرزند ماندن اختیاری و سقط جنین و موافقت با کار کردن مادرانی که بچه‌های کوچک دارند (احمدی و همکاران، ۱۳۹۱). روشن است که این تغییرات به‌منزله تغییرات فرهنگی، بر سرعت و شتاب تحولات باروری تأثیری بسزا داشته‌اند.

بر اساس نظریه دیویس و بلیک عوامل مؤثر بر باروری به دو دسته تقسیم می‌شوند: مستقیم (شامل سن ازدواج، در صد زنان ازدواج کرده، فراوانی و نسبت طلاق، بیوگی و ازدواج) و غیرمستقیم (شامل عوامل محیطی، اقتصادی، اجتماعی و زیستی) (لوکاس و میر، ۱۳۸۴، ص ۳۰). دسته اول هرچند به‌خودی‌خود عنصر فرهنگی نیستند اما بی‌شک متأثر از عوامل و عناصر فرهنگی‌اند.

مکنیکل و گرین‌هال نیز معتقدند که در تبیین رفتارهای باروری باید به مجموعه عوامل نهادی‌ای که در شکل‌گیری رفتارهای باروری مؤثرند، توجه کرد. تحلیل نهادی باروری تمرکز اصلی خود را بر برقراری پیوند میان بافت نهادی و رفتار باروری و به بیان دیگر پیوند میان سطوح خرد و کلان رفتار باروری قرار می‌دهد. مکنیکل کاهش باروری را بیشتر متأثر از شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه می‌داند و بر این باور است که باروری تا حدی در معرض سیاست‌های مستقیم دولت قرار دارد. علاوه بر سیاست‌های مستقیم دولت، عوامل دیگری نیز از جمله مدرنیزاسیون و رشد اقتصادی در انتقال باروری و کاهش آن مؤثرند. از این‌رو تغییر شکل اقتصادی خانواده، بهبود و پیشرفت وضعیت و موقعیت زنان در خانواده و اقتصاد و تغییرات عمده فرهنگی در کاهش باروری تأثیرگذارند (حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳). بر پایه این دیدگاه، منحصربه‌فرد بودن بافت نهادی حاکم بر هر جامعه موجب می‌شود تا واکنش جمعیت شناختی آن جامعه به تغییرات شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منحصربه‌فرد باشد. اهمیت ویژه بافت نهادی در مراحل گذار باروری به گونه‌ای است که ممکن است در یک جامعه، بافت نهادی عامل اصلی انتقال زودرس جمعیتی آن باشد؛ درحالی‌که در جامعه‌ای دیگر به رغم برنامه‌های تنظیم در جهت حمایت از تسریع فرایند انتقال جمعیتی، بافت نهادی به صورت مانعی در برابر آن مقاومت کند و یا آن را به تأخیر اندازد (عباسی‌شوازی و عسکری ندوشن، ۱۳۸۴، ص ۳۲).

در الگوی جامعه‌شناختی نیز بر اهمیت عوامل فرهنگی در تحولات باروری تأکید می‌شود. جامعه‌شناسان بر این باورند که تبیین پدیده باروری باید در دو سطح خرد و کلان صورت پذیرد. در نگاه کلان‌نگرانه، عوامل مؤثر بر باروری، فرهنگ جامعه و عوامل محیطی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی

و مذهبی) هستند. این عوامل جهت و میزان حرکت باروری در جامعه را تعیین می‌کنند؛ اما در سطح خرد، بیشتر گرایش‌ها، نگرش‌ها، انگیزه‌ها و سلیقه‌های زوجین است که حرکت اصلی باروری را تعیین می‌کند تا محیط اجتماعی و فرهنگی (آشفته تهرانی، ۱۳۷۲، ص ۹۹).

نظریه نوسازی بر این نکته تأکید می‌ورزد که نوسازی سبک زندگی و تفکر افراد، موجب رشد تمایلات آینده‌نگرانه و مطالبه زندگی مرفه‌تر است که خود موجب کاهش توجه آنها به خانواده می‌شود. نوگرایی با ارائه و ترویج سبک زندگی و نظام معنایی خاص بر طیف گسترده‌ای از پدیده‌های فرهنگی اجتماعی مستقیم و غیرمستقیم تأثیر گذاشته است. جمعیت نیز از جمله پدیده‌هایی است که از فرایند پرگستره و عمیق نوسازی تأثیر پذیرفته است. زندگی پرتنوع و پیچیده نوین موجب تغییر ارزش‌ها، نگرش‌ها، انتظارات، ترجیحات و رفتارهای افراد شده است و حس رفاه‌جویی و داشتن زندگی بهتر را در آنها تقویت کرده است. نظریه پردازان نوسازی معتقدند که فرایند نوسازی، تغییر جهت روان‌شناختی از تقدیرگرایی به احساس خودکنترلی امور، از جمله کنترل اندازه خانواده را موجب شده است (لوکاس و میر، ۱۳۸۱، ص ۳۷).

۲-۱-۲. جایگاه فرهنگ در ادبیات نظری مرگ‌ومیر

مقوله فرهنگ، همچنین در میان نظریه‌های ارائه شده در تبیین مرگ‌ومیر از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. برای مثال، نظریه «طبقه‌بندی جنسیتی» در تلاش است تا تفاوت‌های مربوط به جنسیت را به وسیله امکانات جامعه تبیین کند. طبقه‌بندی جنسیتی با دیگر ابعاد نابرابری از قبیل نابرابری نژادی و نابرابری طبقه اجتماعی مرتبط است. بر پایه این دیدگاه، در جوامعی که زنان از پایگاه بالاتر و استقلال بیشتر برخوردارند، میزان مرگ‌ومیر آنها نیز پایین‌تر گزارش شده است.

در کشورهای در حال توسعه، پایگاه اجتماعی زنان پایین است. آنها معمولاً در مقایسه با جوامع توسعه‌یافته، زودتر ازدواج می‌کنند و از این‌رو فرزندآوری آنها از سنین پایین آغاز می‌شود و بالطبع تعداد سنوات فرزندآوری آنها بالاست. آنان بچه‌های بسیاری با فاصله‌های سنی بسیار کم به دنیا می‌آورند. به طور طبیعی، درگیر شدن در چرخه فرزندآوری زود هنگام، مانع تحصیل و کسب موقعیت بالای اقتصادی — اجتماعی زنان می‌شود. پایگاه اجتماعی زنان (که قاعدتاً بر پایه تحصیلات و موقعیت شغلی آنها اندازه‌گیری می‌شود)، به دلیل دسترس بیشتر به امکانات رفاهی، تأثیر درخور توجهی بر کاهش مرگ‌ومیر کودکان آنها دارد. از این‌رو هر چه پایگاه اجتماعی و اقتصادی زنان بالاتر باشد، نرخ مرگ‌ومیر کودکان نیز کمتر خواهد بود. به همین دلیل است که برخی تحلیلگران جمعیتی، پایگاه پایین زنان در جوامع در حال توسعه را عامل مرگ‌ومیر مادران و کودکان ذکر کرده‌اند. متقابلاً در جوامعی که زنان از

۳. اهمیت تحلیل‌های فرهنگی جمعیت

تبیین‌ها در جمعیت‌شناسی، همه از یک سنخ نیستند. در هر تبیین جمعیت‌شناختی، بی‌شک یک طرف معادله، پدیده‌ای جمعیتی است و طرف دیگر، گاه پدیده‌ی جمعیتی است و گاه پدیده‌ی غیرجمعیتی. از این رو به تبع تفاوت در پدیده‌های مورد بررسی، تبیین‌ها نیز صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرند.

در بررسی‌های جمعیت‌شناختی، ابتدایی‌ترین و شاید بنیادی‌ترین شکل تبیین، تبیین دموگرافیک است. در تبیین دموگرافیک، پدیده‌ای جمعیتی را با پدیده‌های دیگر جمعیتی توضیح می‌دهند. مثلاً تغییرات در حجم جمعیت با ارجاع به پدیده‌های باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت تبیین می‌شوند. توصیف پدیده‌های جمعیتی و تبیین جمعیت‌شناختی این پدیده‌ها روی هم‌رفته یک حوزه‌ی دانشی خاص را به وجود آورده که گاه با عناوین مترادف جمعیت‌شناسی رسمی، تحلیل جمعیت یا جمعیت‌شناسی خالص از آن یاد می‌شود (سرایی، ۱۳۸۶، ص ۲۸). با این حال برای شناخت وضعیت جمعیت و برنامه‌ریزی و پیش‌بینی آینده‌ی آن، تبیین‌های دموگرافیکی کفایت لازم را ندارند؛ زیرا این نوع تبیین‌ها به‌رغم دقت فراوان، محدودند و از گستره‌ی اندکی برخوردارند. یک بررسی دامن‌گستر، تحلیلی است که بتواند شرایط و بستری‌های را که پدیده‌های جمعیتی، در آن واقع می‌شوند نیز توضیح دهد. از این رو جمعیت‌شناس باید پا را از حوزه‌ی دانش خود فراتر نهد و از مفاهیم و داده‌های دانش‌های دیگر، به‌ویژه علوم اجتماعی، برای تبیین کامل‌تر استفاده کند. این‌گونه تبیین‌ها امروزه در قالب جمعیت‌شناسی اجتماعی یا جمعیت‌پژوهی به‌کار گرفته می‌شوند. جمعیت‌پژوهی حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که علاوه بر مطالعات جمعیت‌شناسی، شامل توصیف و تبیین دموگرافیک و غیردموگرافیک پدیده‌های جمعیت، مطالعه‌ی عوارض و پیامدهای غیردموگرافیک پدیده‌های جمعیتی را نیز دربر می‌گیرد (همان، ص ۲۸). تبیین و تحلیل اجتماعی- فرهنگی جمعیت نیز به بررسی نقش فرهنگ، سبک زندگی و باورها و نگرش‌های مردم درباره‌ی تشکیل خانواده، زناشویی، باروری، فرزندآوری، و... می‌پردازد و نیز به اینکه جمعیت با اثرپذیری از چه عوامل اجتماعی و فرهنگی‌ای افزایش یا کاهش می‌یابد. نوع تربیت خانوادگی، آداب و رسوم، باورهای مذهبی، سنت‌های قومی، فرهنگ بومی، الگوهای زیستی، اقتضانات محیطی و عناصر دیگری که در این خصوص دخالت و تأثیر دارند، حوزه‌ی مطالعاتی تحلیل اجتماعی جمعیت را تشکیل می‌دهند (آشفته تهرانی، ۱۳۸۱، ص ۱۷).

برای مثال، امروزه تشکیل خانواده با ابعاد کمتر از طریق کاهش بارداری در خانواده‌ی ایرانی به صورت یک هنجار در آمده و دارای مطلوبیت شده است. بی‌شک وقتی سخن از هنجاریابی و هنجاری شدن

پایگاه اجتماعی بالاتری برخوردارند، فرزندآوری آنها نیز معمولاً از سنین بالاتر آغاز می‌شود. عامل دیگر این است که زنان دارای شرایط اقتصادی پایین، برای مقابله با خطرات بهداشتی ناشی از فرزندآوری ضعف بیشتری دارند و بالطبع مرگ‌ومیر فرزندان آنها امکان وقوعی بیشتری دارد (شن و ویلسون، ۱۹۹۹، ص ۱۹۹). بدیهی است که پایین بودن پایگاه اجتماعی و فرودست بودن موقعیت زنان، در فرهنگ جامعه ریشه دارد. موقعیت فرودست خود از جمله عوامل مؤثر بر ازدواج در سنین پایین است و ازدواج در سنین پایین، به صورت طبیعی، مانع ادامه‌ی تحصیل و بالا رفتن سطح سواد به‌منزله‌ی عنصری فرهنگی می‌شود. برآیند تأثیر متقابل این دو عامل، افزایش مرگ‌ومیر کودکان و مادران است.

۳-۱-۲. جایگاه فرهنگ در ادبیات نظری مهاجرت

در نظریه‌ی کارکردگرایانه‌ی مهاجرت فرض بر این است که همه‌ی نیازهای اجتماعی در چارچوب نظام‌های اجتماعی آموخته و تأمین می‌شوند. کنشگران در یک نظام معمولاً نیازهایی را طرح می‌کنند که در آن نظام بتوانند آنها را برآورده کنند. گاه در نتیجه‌ی وقوع برخی تحولات، نوعی ناهماهنگی میان احساس نیاز و امکان تأمین آن در نظام ایجاد می‌شود. درک و احساس ناهماهنگی میان نیازها و انتظارات فرد از یک‌سو، و ظرفیت‌ها و امکانات نظام اجتماعی از سوی دیگر، زمینه‌ی مهاجرت شخص جهت کاهش ناهماهنگی‌های ساختی را فراهم آورد (لهسای، ۱۳۳۸، ص ۶۱). از دید کارکردگرایان، وقتی در یک نظام، تعادل بر هم می‌خورد، مهاجرت به منظور برقراری مجدد تعادل در جامعه الزام می‌یابد. در واقع، مهاجرت از سویی به سازوکار تطابق شخص با تغییرات ایجادشده کمک می‌کند و از سوی دیگر، تعادل ازدست‌رفته را به جامعه بازمی‌گرداند. دال مرکزی آنان در تبیین مسئله‌ی مهاجرت، موضوع «عدم تعادل» است. از دید ایشان، نفوذ ارزش‌های غربی و اشکال نوین مصرف در کشورهای توسعه‌نیافته، آرمان‌ها و انتظاراتی جدید در میان افراد و بخش‌های پویای این جوامع پدید آورده است. این تغییرات، تعادل ساختاری موجود را در این جوامع بر هم می‌زنند و چون شهرهای بزرگ کانون ارائه‌ی این نوع خدمات و ارضای این سنخ نیازها هستند، افراد برای تأمین آنها، به سوی این مناطق مهاجرت می‌کنند. براین اساس مهاجرت نتیجه‌ی منطقی شکاف میان داشته‌ها و خواسته‌ها و عامل بازگرداندن تعادل ازدست‌رفته به جامعه است (حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۶). از این رو در رویکرد کارکردگرایانه، مهاجرت دارای کارکرد مثبت است و در فرایند نوسازی جامعه نقشی بنیادین در جهت ایجاد روحیه‌ی هم‌نوایی و یگانگی در میان گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی بازی می‌کند. این همان کارکرد مورد انتظار از ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی است که از مؤلفه‌های فرهنگی هر جامعه‌اند.

می‌شود، مقوله فرهنگ و تأثیر آن بر تحولات جمعیتی چهره‌های روشن‌تر می‌یابد. وجه دیگر اهمیت موضوع آن است که خصلت فرهنگی یافتن به معنای دیرپا بودن پدیده و پایداری و مقاومت نسبی آن در برابر دگرگونی محیطی است. عناصر فرهنگی بر خلاف عناصر دیگر به آسانی تغییرپذیر نیستند و با نوعی سازوکار تداوم همراه‌اند. از این‌رو حتی اگر در آینده دولت‌ها به اتخاذ یک سیاست جمعیتی مبنی بر طرفداری از افزایش باروری بپردازند، این سیاست به آسانی نمی‌تواند بر نگرش زوجین دربارهٔ فرزندآوری و تصمیم آنها تأثیر بگذارد. عباسی شوازی و همکاران (۱۳۸۱)، در بررسی دیدگاه زنان دربارهٔ رفتارهای باروری در استان یزد، روشن می‌سازند که زنان مورد مطالعه می‌گویند که حتی اگر دولت انگیزه‌هایی برای افزایش باروری ایجاد کند، نرخ باروری‌شان را افزایش نخواهند داد. از سوی دیگر، تجربهٔ کشورهای توسعه‌یافته نیز گویای آن است که به دلیل برخی موانع فرهنگی و محیطی در آینده باروری به آسانی افزایش نمی‌یابد؛ زیرا کوچک‌سازی بعد خانواده امروزه به هنجاری جهان شمول تبدیل شده و بدیهی است که تغییر آن در زمانی کوتاه دشوار است. از این‌رو ارزش فرهنگی نهادی شده به دلیل دیرپایی و استمرار، تنها از طریق سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی مستمر و درازمدت تغییرپذیر خواهد بود.

گفتنی است که بررسی نقش فرهنگ در تحولات جمعیتی صرفاً محدود به رفتار باروری نیست. از فرهنگ و مؤلفه‌های آن در تبیین انواع گوناگون پدیده‌های جمعیتی استفاده می‌شود. موضوع تأثیر هنجارهای فرهنگی-اجتماعی بر نقش‌های مردان و زنان، روابط جنسیتی و رفتارهای باروری، موقعیت و استقلال زنان، موانع فرهنگی در مشارکت اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی آنها از جمله موضوعاتی هستند که عمدتاً فرهنگی تحلیل می‌شوند. در موضوع باروری، نیز مطالعات بر اهمیت نقش عوامل قومی- فرهنگی به‌منزلهٔ متغیری مستقل تأکید دارند و اغلب به تأثیر خرده‌فرهنگ‌ها در موضوع باروری گروه‌های قومی توجه می‌دهند (لوپز و سابق، ۱۹۷۸، ص ۱۴۹۲).

۳-۱. فرهنگ، نظام معنایی و کاهش باروری

بدیهی است که تحولات جمعیتی از سازوکاری ویژه پیروی می‌کنند و نباید آنها را اموری بی‌قاعده، یا تابع نوعی جبر اجتماعی- اقتصادی و یا نوعی تصمیم‌گیری اختیاری و دلخواهانه پنداشت. رفتار باروری در هر جامعه متأثر از عواملی پرشمار است که معمولاً در دو سطح کلان و خرد بررسی می‌شوند: در سطح کلان یا زمینه‌ای و محیطی، به شناسایی عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی و نوع و میزان تأثیر آنها بر رفتار باروری پرداخته می‌شود؛ در سطح خرد، تأثیر عوامل ذهنی- روانی مانند انگیزه‌ها، آرزوها، ترجیحات و گرایش‌های فردی در رفتار باروری بررسی و تحلیل می‌شود. عوامل ذهنی و روانی با اثرپذیری از فرایند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری که خود منبعث از ساختارهای فرهنگی- اجتماعی غالب هر جامعه است، شکل می‌گیرند. همان‌گونه که بارها گفته شد، یکی از وجوه بنیادین فرهنگ، نظام ارزش‌هاست که رفتارها و هنجارهای افراد از جمله رفتارهای خانوادگی را جهت می‌دهد (مشفق و غریب، ۱۳۹۱). به بیان دیگر، آنچه خانوادهٔ امروزی را وامی‌دارد تا به تغییراتی در ابعاد خانواده و تعداد فرزندان دست بزند، همسویی با برخی تغییرات ساختاری در جامعهٔ کل است. البته معنای این سخن آن نیست که کنشگر اجتماعی در چنگال اقتضائات ساختاری و تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اسیر است و از خود اختیاری برای واکنش ناهمسو ندارد؛ بلکه بر عکس، کنشگر در این عرصه با مشارکتی فعال و در تعامل مستقیم با شرایط غالب و تفسیر و وضعیت‌های جدید و اقتضائات آن، ارزش‌های مورد اعتقاد خویش را بازتفسیر، و سبک زندگی خود را به تناسب تعدیل می‌کند. از این‌رو کاهش بُعد خانوار، رفتاری انتخابی است که با توجه به شرایط و اقتضائات ساختاری و فشارها و محدودیت‌های محیطی در پیش گرفته می‌شود و حاصل آن، محوریت دادن به نظام معنایی نوینی است که رفتارهای کنشگر را شکل می‌دهد.

بر پایهٔ نظریه‌های جامعه‌شناختی فرزندآوری یک عمل اجتماعی معنادار دانسته می‌شود که متأثر از شرایط گوناگون زیست‌بوم کنشگر انسانی است. این کنش، بسته به شرایط و بستری که در آن فرصت ظهور می‌یابد، قابلیت پذیرش تفاسیری ویژه را دارد. بر این اساس کنشگران از این پدیده برداشت‌ها و ذهنیت‌هایی دارند که تعیین‌کنندهٔ نوع کنش آنهاست. از این‌رو حتی در رویکرد ساختارگرایان که به آزادی و اختیار اندکی برای کنشگر اجتماعی قایل‌اند، تلاش بر آن است که این تفاسیر و ذهنیت‌ها و معانی بین‌الذهانی (نظام معنایی کنش فرزندآوری) فهم شود تا از این طریق، عوامل مؤثر بر کنش باروری شناخته شود. در واقع دگرگونی کمی جمعیتی، بازتاب بیرونی و عینی دگرگونی‌های نگرشی و ارزشی مردم است. وقتی ارزش‌ها و نگرش‌های افراد نسبت به خانواده، ازدواج و فرزندان دستخوش تغییر شود، میزان جمعیت نیز دستخوش تغییر خواهد شد. برای مثال، پاسخ به این پرسش‌ها که اساساً تشکیل خانواده، کاری ارزشمند است یا خیر؛ ازدواج بهتر است در سنین پایین‌تر صورت گیرد یا در سنین بالاتر؛ اصل داشتن فرزند ارزش مثبت دارد یا منفی؟ و... خود را در اموری همچون تغییر میزان ازدواج، سن ازدواج و نرخ باروری، بعد خانوار نشان می‌دهد.

۲-۳. خانواده، بستر تحولات جمعیتی

خانواده کهن‌ترین نهاد اجتماعی است که کارکردهای مهم بسیاری را برای جامعه انسانی دربر دارد. یکی از مهم‌ترین کارهای ویژه این نهاد دیرپا، بازتولید نسل انسانی است که در قالب الگوی کنش باروری ظهور می‌کند. بدیهی است که هر گونه دگرگونی در این نهاد می‌تواند بر این کارکرد مهم نیز اثر بگذارد و آن را دگرگون سازد. از این رو بحث درباره باروری و تغییر و تحولات آن، الزاماً باید در بستر خانواده انجام شود. تأکید بر خانواده و تحولات آن بدین جهت است که خانواده علاوه بر ارتباط و تعاملی که با دیگر نهادها و سازمان‌های اجتماعی جامعه دارد، اصلی‌ترین نهادی است که در آن تصمیم برای اقدام به باروری شکل گرفته و باروری در آن، صورتی عملی و عینی به خود می‌گیرد. از سوی دیگر، تصمیم به باروری نیز خود در معرض عوامل گوناگون برون‌خانوادگی و درون‌خانوادگی است. بی‌شک، عواملی همچون زمینه‌ها و گفتمان‌های غالب فرهنگی، روابط بین نسلی و بین جنسیتی، شرایط و انتظارات محیطی، موقعیت اجتماعی، سرمایه فرهنگی، شرایط و سرمایه اقتصادی، سبک زندگی و نظام ترجیحات خانواده و همگی می‌توانند به طور مستقیم و غیرمستقیم بر تصمیم زوجین برای در پیش گرفتن الگوی خاص باروری تأثیرگذار باشند. از این رو بهترین مرجع برای فهم چرایی تفاوت خانواده‌ها و جوامع در کنش باروری و تغییرات آن، نهاد خانواده و تحولاتی است که این نهاد در تعامل با دیگر عناصر و واقعیات محیطی تجربه کرده است.

اما آنچه در این میان از اهمیت بیشتری برخوردار است پرداختن به این مسئله است که چه رویدادی، دگرگونی در خانواده و فرایندهای درونی آن را موجب شده است؟ پاسخ به این پرسش ما را در فهم چرایی دگرگونی در الگوی باروری در خانواده یاری می‌رساند. این رویداد تأثیرگذار، پدیده تجدد، فرایند مدرنیزاسیون و آثار قهری آن است. رویدادها و جریان‌های اجتماعی عمده همچون شهرنشینی، توسعه اقتصادی و اجتماعی، اصلاحات اداری و قانونی، دگرگونی ارزش‌های سنتی و طرح ارزش‌های جدید، اشتیاق زنان به مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، برهم خوردن نظام خوداشتغالی و ده‌ها تغییر ریز و درشت دیگر، مجموعاً بر بافت سنتی خانواده تأثیراتی عمیق بر جای گذاشتند. آنچه از این دیدگاه درخور توجه است، تداوم بی‌وقفه تغییر در ساختار، ابعاد، روابط و ارزش‌های خانوادگی است که با اثرپذیری عوامل یادشده، در بافت سنتی خانواده روی می‌دهد (عباسی‌شوازی و عسکری‌ندوشن، ۱۳۸۴، ص ۳۵).

دگرگونی‌هایی که به تبع فرایند مدرن شدن جامعه در خانواده روی داده یا در حال وقوع و نهادینه شدن است، منحصر به عناصری خاص و متعلق به سپهری ویژه نیست. نهاد خانواده اینک تغییرات

جمعیت شناختی، روان شناختی، مردم شناختی و جامعه شناختی درخور توجهی را تجربه کرده و می‌کند. منظور از تغییرات جمعیت‌شناختی، تغییرات در سن ازدواج، میزان ازدواج، باروری زنان، تعداد فرزندان، بعد خانوار، میزان طلاق و... است. تغییرات روان شناختی، فرهنگی و جامعه شناختی خانواده نیز وابسته به تغییراتی‌اند که در حوزه بینش‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، هنجارها، سبک زندگی، آرمان‌ها، ترجیحات معطوف به اصل تشکیل خانواده و موضوعات تابع آن به‌وقوع پیوسته‌اند. در موضوع تحولات جمعیتی ناشی از تحول خانواده نیز می‌توان به علل و زمینه‌ها فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ارتباطاتی اشاره کرد. آنچه در این میان برای تحلیل دگرگونی‌های جمعیتی از منظر جامعه‌شناختی اهمیت دارد، بررسی علل و عوامل فرهنگی-اجتماعی است. جامعه‌شناسان درباره تغییرات و دگرگونی‌هایی که در خانواده روی داده عمدتاً به نقش انقلاب صنعتی، مدرنیته و تغییرات ارزشی ناشی از این فرایند اشاره دارند (احمدی و همکاران، ۱۳۹۱). بر این اساس فرایند تجدد با ایجاد تحولات ساختاری و نگرشی در جامعه و تأثیرگذاری بر عوامل واسطه، نهاد خانواده را در همه سطوح و لایه‌ها، از جمله موضوع باروری متأثر ساخته است.

۳-۳. گذارهای جمعیتی و عوامل فرهنگی تحول جمعیتی

جمعیت در بسیاری از کشورهای جهان تاکنون از دو مرحله مهم گذر کرده است. هریک از این گذارهای جمعیتی، تحولاتی را در جامعه انسانی به همراه داشته‌اند. گذارها از طریق ایجاد دگرگونی‌هایی در نهاد خانواده بر تحولات جمعیتی تأثیرگذار بوده‌اند. محور عمده در بحث گذار جمعیتی، افت‌وخیزهایی است که در پدیده‌های جمعیتی پدید آمده است. این فراز و نشیب‌ها معلول علل و عوامل اقتصادی و اجتماعی‌اند. این عوامل بر پدیده‌های جمعیتی همچون باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت موسمی و ویژگی‌های جمعیتی را تحت اثر می‌گذارد. متقابلاً هریک از این پدیده‌ها نیز به نوبه خود بر شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه تأثیرگذارند. از این میان، عوامل فرهنگی بیشترین تأثیر را به‌ویژه بر باروری دارند؛ زیرا بدیهی است که با تغییر ساختار فکری (باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها) نرخ باروری نیز دستخوش تغییر خواهد شد (سیدمیرزایی، ۱۳۷۷).

پرسش‌هایی که در این بخش مطرح‌اند، از این قرارند: ساختار خانواده در مراحل مختلف گذارهای جمعیتی چه تغییراتی را پذیرفته است؟ آیا دگرگونی‌ها یک‌سان بوده‌اند یا متفاوت؟ آیا مقوله فرهنگ در مراحل گذار، نقش بیشتر و برجسته‌تری در تحولات خانواده داشته است؟ پیش از پاسخ به این پرسش‌ها، باید تعریفی روشن از مختصات گذارهای جمعیتی ارائه شود.

در نتیجه فرایند مدرنیسم و تحقق مراحل مختلفی از توسعه همه‌جانبه، به تدریج شرایطی فراهم آمد که به بهبود وضعیت بهداشت و تغذیه و در نتیجه کاهش مرگ‌ومیر انجامید. هم‌زمان با کاهش

۴. گونه‌شناسی تأثیر ساختار فرهنگی بر جمعیت

ساختار فرهنگی اساساً به دو صورت بر جمعیت اثر می‌گذارد: ۱. تغییر در فراوانی جمعیت، ۲. تغییر در تراکم جمعیت.

۴-۱. ساختار فرهنگی و فراوانی جمعیت

ساختار فرهنگی نقش برجسته‌ای در سیاست‌های جمعیتی از جمله در فراوانی جمعیت دارد. بدیهی است که رشد فناوری با تولید و سایل جلوگیری و روش‌های نوین سقط‌جنین از یک سو، و بهبود امکانات بهداشت و سلامت از سوی دیگر به دگرگونی در تعداد جمعیت کمک شایانی کرده است. در کنار اعمال این سیاست‌ها، شرایط اجتماعی و فرهنگی نیز به‌منزله عنصر مکمل، زمینه و بستر درخوری را برای تأثیرگذاری این سیاست‌ها و در نتیجه تحول در فراوانی جمعیت ایجاد کرد. روشن است که سیاست‌های کنترلی ناشی از وضعیت‌های فرهنگی - اجتماعی نوین، در صورتی با موفقیت همراه خواهند بود که بتوانند زمینه‌ها و ظرفیت‌های موجود در ساختارهای فرهنگی برخی کشورها، به‌ویژه کشورهای دارای بافت سنتی‌تر را، که بر حفظ جمعیت و افزایش آن اصرار دارند، تعدیل کنند. این موضوع در هر دو صورت، حاکی از ظرفیت بالای ساختارهای فرهنگ برای ایجاد تحول در فراوانی جمعیت است. در تبیین این اهمیت، می‌توان به تحلیل تفاوت آماری رشد جمعیت در کشورهای توسعه‌یافته که به پشتوانه نوسازی فرهنگی به کنترل جمعیت پرداخته‌اند و کشورهای در حال توسعه که کمتر از این پشتوانه بهره‌مندند، پرداخت.

۴-۲. ساختار فرهنگی و تراکم جمعیت

فرهنگ و ساختارهای فرهنگی نه تنها بر فراوانی جمعیت، که بر انباشت جمعیت نیز تأثیری تعیین‌کننده می‌گذارند. دو عنصر فرهنگی مهمی که در این زمینه اثرگذاری بیشتر و طولانی‌تری دارند، عبارت‌اند از:

الف. جاذبه‌های مذهبی: دین و علایق دینی، نقشی بسیار مهم در انگیزه‌زایی توده‌ای برای تجمع مؤمنان در اماکن مقدس و شهرها داشته است. تراکم و انباشت روزافزون در شهرهایی چون قم و مشهد در ایران یا مکه و مدینه در عربستان که به شهرهای مذهبی شهرت دارند، از این عنصر ناشی می‌شود.

ب. وجود مدارس، دانشگاه‌ها و دیگر مراکز فرهنگی: بنیان نهادن این‌گونه مراکز آموزشی و فرهنگی نیز یکی دیگر از عوامل مؤثر در انباشت جمعیت بوده است. به طور معمول شهرهای کوچک و بزرگی که از امکانات متنوع آموزشی، پژوهشی، موزه‌ها، سالن‌های سینما و تئاتر و امکانات تولید و

مرگ‌ومیر، با حصول پیشرفت در زمینه دستیابی به وسایل پیشگیری و کنترل، باروری نیز کاهش یافت. دگرگونی توأمان در وضعیت مرگ‌ومیر و باروری، گذار جمعیتی اول نام گرفته است. بدیهی است که نتیجه گذار جمعیتی اول کاهش بُعد خانواده بود. کاهش بعد خانواده پیامدهای جمعیتی و اجتماعی پرشماری به دنبال داشت و این پیامدها، خود زمینه را برای ایجاد دگرگونی‌های ذهنی در موضوعات مختلف مربوط به خانواده فراهم آوردند. دگرگونی‌های ذهنی ناشی از گذار اول به تدریج تغییراتی را در زندگی زناشویی و خانوادگی موجب شد که به آن، گذار جمعیتی دوم گفته می‌شود. مهم‌ترین عنصر گذار جمعیتی دوم مربوط به تغییر رفتار افراد درباره تصمیم به ازدواج و تشکیل خانواده است. پیامد این تغییرات کاهش میزان وقوع ازدواج و شکل‌گیری خانواده، افزایش سن ازدواج، ترجیح تمایل به مجرد زیستن، کاهش عمومی نرخ باروری، تأخیر در فرزندآوری، افزایش موالید خارج از ازدواج و افزایش طلاق است (هوم و دورا، ۲۰۰۳، ص ۳). بی‌شک این وقایع، بیشتر از هر عامل دیگری متأثر از ساختارهای فرهنگی و اجتماعی کشورهای مورد مطالعه بوده‌اند. شاهد این مدعا، مقایسه کشورهای است که در مراحل متفاوت گذار جمعیتی حضور دارند. نتایج پیمایش جهانی ارزش‌ها که توسط صندوق جمعیت سازمان ملل در پنجاه کشور صورت گرفته، بیانگر آن است که ساختار خانواده در کشورهای مورد مطالعه بر اساس مراحل گذار جمعیتی متفاوت بوده است. در بسیاری از کشورهای افریقای مانند مالی و بورکینافاسو که در مراحل ابتدایی گذار اول جمعیتی هستند، خانواده‌گرایی چشمگیر، و نگرش نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده همچنان مثبت است. در این کشورها، پدیده کاهش باروری محسوس نیست؛ اما در کشورهایی که در مرحله دوم گذار جمعیتی هستند مانند کشورهای توسعه‌یافته، تمایل به تشکیل خانواده پایین و نگرش نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده نسبتاً منفی است و نرخ باروری نیز پایین‌تر از میزان جانشینی است. نرخ باروری در برخی از این کشورها حتی پایین‌تر از صفر گزارش شده که به معنای رشد منفی جمعیت است. در این میان وضعیت برخی کشورهای در حال توسعه همچون ایران و ترکیه به گونه متفاوتی قابل تحلیل است. در ایران، هرچند سطح باروری فاصله چندانی با کشورهای توسعه‌یافته ندارد، بر خلاف کشورهای در حال تجربه گذار جمعیتی دوم، نگرش منفی نسبت به خانواده و ازدواج وجود ندارد. علت آن نیز برجستگی و نفوذ عوامل فرهنگی در فرایند تحولات جمعیتی است. روند تغییرات ازدواج و نگرش نسبت به خانواده و ازدواج در کشورهایی مانند ایران و ترکیه نشان می‌دهد که نقش عوامل فرهنگی به‌ویژه آموزه‌های اسلامی درباره خانواده‌گرایی بسیار مهم است. از این رو روند گذار جمعیتی دوم نه تک‌خطی، که برحسب ساختار فرهنگی متفاوت کشورها، چندخطی است (احمدی و همکاران، ۱۳۹۱).

عرضه دیگر محصولات فرهنگی برخوردار بوده‌اند، جوانان مشتاق به تحصیل و آموزش علوم و فنون را به خود جذب می‌کنند (تمنا، ۱۳۸۶، ص ۶۹).

ج. امکانات رفاهی: از برخی شواهد نیز چنین برمی‌آید که تجمع امکانات رفاهی به‌طورکلی - نه خصوص موارد فوق - که اغلب در شهرهای بزرگ تحقق دارد، زمینه تراکم جمعیت را فراهم می‌سازد.

۵. تأثیر فرهنگ بر پدیده‌های جمعیتی

۵-۱. تأثیر فرهنگ بر تحولات باروری

فرهنگ امری پیچیده، چندلایه و دارای مؤلفه‌های پر شمار است. تحلیل تحولات فرهنگی و آثار آن نیز امری نسبتاً پیچیده است. فرهنگ گاه به صورت مستقیم و آشکار و گاه با یک یا چند واسطه بر پدیده‌ها و واقعیت‌های محیطی تأثیر می‌گذارد. ارتباط فرهنگ و باروری را غالباً از نوع دوم می‌دانند؛ یعنی تحول فرهنگی از طریق تأثیرگذاری بر توسعه شهرنشینی، اشاعه تحصیلات در میان افراد جامعه، اشتغال بیرونی بانوان و تغییر نگرش‌ها نسبت به خانواده، موجبات تحول در سطح باروری را فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، فرهنگ از طریق گسترش میزان آگاهی‌های فرهنگی، اجتماعی و جمعیتی، به‌طور غیرمستقیم، از روند باروری جامعه می‌کاهد.

بر اساس نظریه‌های نوسازی، تغییرات ساختاری جوامع (گذار از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی) تغییرات خانواده را به وقوع تغییرات ساختاری در زندگی اجتماعی یعنی صنعتی شدن، شهرنشینی، آموزش همگانی و... مرتبط می‌سازد. در واقع، نهاد خانواده با هدف سازگاری و انطباق قهری با شرایط محیطی نوظهور، تغییراتی از جمله کاهش باروری را پذیرفته است (عباسی شوازی و صادقی، ۱۳۸۴). بر پایه این دسته نظریات، تغییرات نهاد خانواده هم از نظر ساختاری و هم از نظر کارکردی تحت تأثیر فرایندهای نوسازی به‌وقوع پیوسته است. ویلیام گود، با مطرح کردن نظریه انقلاب جهانی در الگوهای خانواده، به تأثیر روند نوسازی بر خانواده و الگوهای رایج ازدواج اشاره کرده و معتقد است که فرایند نوسازی در سطوح مختلف فردی و اجتماعی، به شدت بر نهاد خانواده و ابعاد متعدد آن تأثیر گذارده است.

پرسش مهمی که در این بخش باید بدان پاسخ داده شود این است که فرایند نوسازی از طریق چه سنخ عناصر فرهنگی و با چه سازوکاری، تحولات خانواده را رقم زده و از آن طریق، تحولات جمعیتی را موجب شده است؟ پاسخ تفصیلی و تحلیلی به این پرسش، مجال فراتر می‌طلبد؛ اما در ادامه به اصلی‌ترین عوامل فرهنگی تأثیرگذار بر باروری اشاره می‌کنیم:

۱-۵. گسترش سواد و بالا رفتن سطح تحصیلات

توسعه آموزش و سواد، عاملی بسیار مهم در تغییر بینش‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، روحیات و کنش‌های اجتماعی بوده است. از این‌رو برای فهم بهتر موضوع کاهش باروری، توجه به روند تحول ذهنیات تحت تأثیر تحولات محیطی لازم است. بالا رفتن سطح سواد و تحصیلات از چند جهت بر کاهش نرخ باروری زنان اثرگذار بوده است:

الف. افزایش سواد و تحصیلات، اغلب با تحولات فردی و دگرگونی در اندیشه‌ها، آرمان‌ها و ترجیحات شخصی قرابت تنگاتنگ دارد. بازنگری در الگوهای سنتی خانواده، سن ازدواج، فرزندآوری، تعدد فرزندان، نقش‌ها و وظایف مادری و همسری و تمایل به احراز موقعیت‌های شغلی در جامعه از جمله این تغییرات در دنیای ذهنی بانوان بوده است؛

ب. تحصیلات معمولاً امکان، فرصت و بخت تحرک اجتماعی را افزایش می‌دهد. میل به تحرک اجتماعی ناشی از شرایط تحصیلی، اغلب با تحرک جغرافیایی با هدف از ضای این تمایل همراه است. تحرک اجتماعی در قالب کسب موقعیت‌های شغلی، تغییر درخور توجهی در کاهش باروری داشته است؛ ج. تلاش و تکاپوی زنان برای بسط سواد و تحصیلات به‌منزله ارزشی بلامنازع، فرایندی زمان‌بر است. این موضوع به‌طور ناخودآگاه زنان را ترغیب می‌کند که ازدواج را تا رسیدن به سطح مطلوبی از تحصیلات، به تأخیر اندازند. تأخیر ازدواج به معنای بالا رفتن سن ازدواج از یک‌سو و محدود شدن بازه زمانی برای فرزندآوری از سوی دیگر است. افزون بر اینکه زنان تحصیل‌کرده غالباً جمع میان کیفیت و کمیت فرزندان را ناممکن می‌دانند و به‌زعم خود کمیت را فدای کیفیت فرزندان می‌کنند. از این‌رو کاهش طبیعی شمار فرزندان، نتیجه اجتناب‌ناپذیر این چرخه اجتماعی است.

د. افزایش سواد و آموزش و به تبع آن افزایش آگاهی عمومی زنان از جمله در خصوص امور بهداشتی و درمانی، زمینه روحی برای تمکین هر چه بهتر و مؤثرتر برنامه‌های تنظیم خانواده را فراهم آورد.

مطالعات انجام‌شده نشان می‌دهد که والدین داری سطح سواد و تحصیلات بالاتر، تمایل کمتری به تعدد فرزند دارند. در کشورهای در حال توسعه، وقوع کاهش یک‌نواخت باروری نکاحی توأم با افزایش تحصیلات، در همه سطوح باروری مشاهده می‌شود. از این‌رو تحصیلات متغیری است که، هرچند به صورت غیرمستقیم، باروری را متأثر می‌سازد و با تقویت عواملی، نرخ آن را کاهش می‌دهد و عوامل و متغیرهایی را که به‌طور مستقیم بر افزایش باروری تأثیرگذارند، تضعیف می‌کند (حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷).

۲-۱-۵. تغییر نگرش و هویت

نگرش‌های فرهنگی افراد و خانواده‌ها در زمینه‌هایی چون باروری، نقش مادری، کار خانگی و مدیریت بدن از جمله اموری‌اند که بر روند باروری تأثیرگذارند. فردگرایی یکی از پیامدهای مهم فرایند نوسازی است که با غلبه بر فکر، احساس و رفتار انسان مدرن، هویتی نوین را برای وی رقم زده است. انسان مدرن بر خلاف انسان سنتی که به ارزش‌های جمعی و مصالح اجتماعی ارزش و ترجیح انحصاری می‌داد، بیشتر به خود، نیازها و خواسته‌های خویش، و آرمان‌ها و ترجیحات شخصی بها می‌دهد. در دنیای مدرن، رضامندی و لذت‌های فردی، نقش محوری در تعیین روابط، مناسبات و وظایف اجتماعی افراد دارند. در دنیای مدرن، تحت تأثیر وقوع زنجیره‌ای پایان‌ناپذیر از تحولات همه‌جانبه، تقریباً همه امور دستخوش تغییر بازتعریف شده‌اند. از جمله اموری که عمیقاً کانون بازنگری قرار گرفته، تصور مرد و زن از هویت مردانه و زنانه و نقش‌های محول و محقق فردی و اجتماعی آنهاست. مرد سنتی، در رأس هرم خانواده جای می‌گرفت و با اقتدار اقتصاد، معیشت، نظم، امنیت، روابط و مناسبات خانواده را مدیریت می‌کرد و به اقتضای ارزش‌های نهادی‌شده، به کثرت فرزندان علاقه‌مند بود؛ درحالی‌که مرد مدرن، معمولاً انتظار دارد که همسرش عنصر فعال اجتماعی باشد و از این طریق در تأمین اقتصاد و رفاه خانواده مشارکت کند و در مدیریت خانواده سهمی بیشتر داشته باشد. این چرخش هویتی درباره‌ی زن به گونه‌ای دیگر روی داده است. زن سنتی، خانواده‌گرا بود و دغدغه اصلی و کانونی‌اش خانواده و امور مربوط بدان بود. تحرک اجتماعی به معنای کسب پیاپی موقعیت اجتماعی، اهمیت و اعتبار و بلکه امکان وقوعی نداشت. او الگوی نهادی‌شده نقش‌های جنسیتی همچون همسری و مادری و تدبیر امور خانگی را عمیقاً پذیرفته بود؛ درحالی‌که زن مدرن، افزایش سطح تحصیلات و کسب موقعیت شغلی را وسیله‌ای برای بازنمایی هویت اجتماعی خود تشخیص داده است و شکوفایی استعدادها، ارتقا جایگاه و موقعیت اجتماعی و تحقق آرمان‌ها، ترجیحات و آزادی، و حقوق فردی را جست‌وجو می‌کند. شئون همسری، مادری و وظایف و ارزش‌های خانوادگی عمیقاً تحت‌الشعاع فردگرایی قرار گرفته‌اند. در بخش فرزندآوری و تعدد فرزندان نیز نوعی همسویی میان علایق زن و مرد پدید آمده است. از سویی، چون زن به طور معمول بیش از مرد سختی و مشقت فرزندآوری و پیامدهای آن را تحمل می‌کند، اعلان موافقت و تصمیم‌گیری درباره‌ی آن را به نوعی حق خویش می‌شمارد و کمتر از گذشته، در پی کسب عنوان افتخارآمیز مادری است؛ بلکه در مواردی از آن به‌منزله مانعی در مسیر پیشرفت فرهنگی اجتماعی و محدودکننده آزادی خود یاد می‌کند. نتیجه قهری این روند، کاهش باروری است.

علاوه بر این تغییرات، پدیده مصرف‌گرایی نیز به‌منزله یکی دیگر از مؤلفه‌های محوری سبک زندگی مدرن، هویت اجتماعی افراد را متأثر ساخته است. بدیهی است که با غلبه سبک زندگی مصرفی و افزایش میزان مصرف و به تبع آن بالا رفتن هزینه‌های معمول زندگی، تمایل خانواده‌ها به داشتن فرزندان پر شمار، عملاً کنترل می‌شود؛ زیرا در این سبک زندگی، عطای فرزندان به لقای‌شان بخشیده می‌شود. در این زمینه نقش مراکز آموزشی و رسانه‌های جمعی در تقویت مؤلفه‌های هویتی جدید در سطح فردی و خانوادگی، بسیار برجسته است.

۳-۱-۵. باورهای دینی و تأثیر آن بر تحولات باروری

یکی از عناصر مهم و شاید محوری‌ترین مؤلفه فرهنگ، دین است. در تبیین باروری، یکی از متغیرهای اصلی تأثیرگذار، مذهب و باورهای مذهبی است. با نگاهی گذرا به رفتار باروری پیروان ادیان بزرگ چون اسلام، مسیحیت و یهودیت، آشکارا می‌توان نگرش مثبت آنها را به این پدیده دریافت. مذهب کاتولیک از خانواده‌های بزرگ و گسترده حمایت می‌کند؛ بیشتر روش‌های کنترل موالید را مردود می‌شمرد و از زادوولد فراوان جانب‌داری می‌کند. کلیسای کاتولیک، به‌طورکلی به ازدواج و افزایش جمعیت سفارش می‌کند و با هر عاملی که منجر به محدود شدن بعد خانواده از حیث فرزندآوری بینجامد، مخالف است (کتابی، ۱۳۷۷، ص ۳۴). آیین پروتستان پیشگیری از بارداری را به‌صورت برنامه‌ای عمومی که منجر به تهدید نسل شود، مجاز نمی‌داند. در دین زرتشت نیز فراوانی اولاد مایه برکت و نشانه توجه خداوند شمرده شده است. ازدواج و داشتن فرزندان نیک‌پرورش یافته و آموزش‌دیده جزو افتخارات به شمار می‌رفته است. دین یهود نیز پیروان خود را به افزایش جمعیت و پراکنده شدن در سراسر جهان تشویق می‌کند (همان، ص ۳۲). در میان ادیان توحیدی، اسلام نگرش مثبت‌تری به پدیده بارداری دارد و بدان تشویق می‌کند؛ با افزایش جمعیت موافق است و به‌ویژه با فرزندکشی به جهت بیم از فقر و تنگدستی مبارزه کرده و آن را گناهی بزرگ شمرده است (امانی، ۱۳۸۹، ص ۹). مطالعات انجام‌شده درباره رفتار باروری مسلمانان نشان می‌دهد که باروری در میان آنها نسبت به غیرمسلمانان، نرخ بالاتری دارد. کرک با بررسی باروری در میان مسلمانان می‌نویسد:

باروری مسلمان‌ها چند ویژگی دارد: تقریباً به‌طورکلی بالاست؛ تغییر عمده‌ای در طی زمان نداشته است؛ به‌طور عام بالاتر از باروری گروه‌های هم‌جوار از مذاهب دیگر است. از دید وی، عوامل چون تشویق به ازدواج زودرس، محدود بودن فعالیت آنان در خانه و کنترل سقط جنین، باروری بالای مسلمانان را موجب شده است (کریک، ۱۹۶۶، ص ۵۶۷).

از نظر وی، اسلام در طرد سیاست‌های تنظیم خانواده، قاطع‌تر از مذهب کاتولیک است (همان، ص ۵۶۱).

۴-۱-۵. ارزشمندی فرزندآوری و تأثیر آن بر باروری

ارزشمندی فرزندآوری، عنصری فرهنگی است که بالقوه نقشی مهم در تغییرات سطوح باروری و دگرگونی رشد جمعیتی یک جامعه دارد. بدیهی است که ارزشمندی فرزندآوری و فرزندداری از جمله عوامل بلافصل و دارای تأثیر مستقیم بر موضوع باروری است. والدین در چنین جوامعی با داشتن فرزندان بیشتر، ارزش و اعتبار بیشتر کسب می‌کنند (لوکاس و میر، ۱۳۸۱، ص ۹۴). مفهوم «ارزش فرزندان» در یک الگوی هزینه-فایده، تفاوت فرهنگ‌ها در انگیزه‌زایی برای باروری را توجیه می‌کند و به اهمیت ساختار اجتماعی توجه می‌دهد.

بدیهی است که امور فرهنگی با تأثیرپذیری دگرگونی‌های ساحت‌های مختلف جهان اجتماعی دستخوش تغییر می‌شوند. ارزش‌های فرهنگی، اگرچه به صورت خودبنیاد و مستقل دستخوش تغییر نمی‌شوند و اغلب در مقابل عوامل تغییر از خود مقاومت نشان می‌دهند، اما شدت و سرعت و ژرفای دگرگونی در عرصه‌های ساختی، عناصر فرهنگی را نیز دستخوش تغییر می‌سازد. ارزش فرزندآوری و فرزندداری نیز به تبع تغییر در برخی مؤلفه‌های توسعه همچون گسترش شهرنشینی، افزایش سطح تحصیلات زنان، تمایل بیشتر آنها به اشتغال، بالا رفتن سن ازدواج، دستخوش تغییر شده و تمایل به فرزندآوری و تعدد فرزندان را در میان عموم زنان کاهش داده است. بر پایه مطالعات انجام‌شده، نرخ باروری در دو دهه گذشته در ایران، عمدتاً با اثرپذیری از انگیزه اشتغال زن‌ها کاهش یافته است.

نکته درخور توجه برای سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان جمعیتی این است که تقویت بینش‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و توجیهات کارکردی معطوف به فرزندآوری به همراه زمینه‌سازی‌های اجتماعی و اقتصادی، بستر مناسبی برای تغییر رفتار باروری فراهم خواهد آورد.

۵-۱-۵. کاهش تمایل به موضوع ترجیح جنسی

ترجیح جنسی، یک ارزش فرهنگی اجتماعی نسبتاً دیرپاست که در جوامع سنتی ظهور و بروز چشمگیرتری داشته و دارد. ترجیح فرزند پسر بر دختر، به‌منزله یک ارزش شناخته‌شده، از جمله عوامل مؤثر بر میزان باروری بوده است. ترجیح اولاد ذکور اگرچه اغلب به دواعی اقتصادی، سیاسی و مذهبی همچون نیاز بیشتر به نیروی کار مردانه، ضرورت تأمین امنیت، دستگیری از والدین به هنگام پیری و ازکارافتادگی، انتقال ارث خانوادگی، استمرار نسل، کسب اقتدار و نفوذ اجتماعی و تکثیر پیروان یک دین مستند بوده است، در هر حال، اشتیاق به فرزندزایی مکرر به امید تولید اولاد ذکور، نرخ باروری را افزایش می‌داد و زنان دارای استعداد بالا برای فرزندزایی و به‌ویژه پسرزایی را امتیاز می‌بخشید.

تردیدی نیست که تحولات بنیادین ناشی از توسعه مدرنیته و فرایندهای شهری شدن و صنعتی شدن، این انگیزه و دواعی مقوم آن را به شدت تضعیف کرده و برخی تحولات جمعیتی را موجب شده است (زارع، ۱۳۸۹، ص ۱۶۶). گفتنی است که در برخی جوامع همچون ایران که دوران گذار خود از سنتی به مدرن را می‌پیمایند و هنوز ترکیبی از عناصر فرهنگ سنتی و مدرن در آن رواج دارد، در مناطق روستایی و دارای بافت فرهنگ بومی و سنتی، موضوع ترجیح جنسی همچنان به‌منزله یک انگاره‌ای ارزشی جایگاه خود را در باور عمومی حفظ کرده است؛ اما در محیط‌های شهری به‌ویژه شهرهای بزرگ، ارزش و اعتبار آن تنزل یافته است.

۲-۵. فرهنگ و مرگ‌ومیر

مرگ‌ومیر نیز یکی دیگر از پدیده‌های جمعیتی است که تکرارناپذیر است و برخلاف غالب پدیده‌های جمعیتی، همه افراد جامعه در معرض آن قرار می‌گیرند. طبق تعریف سازمان بهداشت جهانی، مرگ‌ومیر عبارت است از: «ناپدید شدن همیشگی نشانه‌های زندگی در هر زمانی پس از تولد» (رک: سرایی، ۱۳۸۱) بر مبنای این تعریف، مفهوم «مرگ» تنها دربارهٔ موالید زنده به‌دنیاآمده اطلاق می‌شود. از این رو فوت قبل از ولادت (مرده‌زایی)، مصداق مرگ‌ومیر شمرده نمی‌شود. مرگ‌ومیر یکی از وقایع مهم جمعیتی است و نقش درخور توجهی در حفظ تعادل جمعیت و ساکنان زمین دارد. بدیهی است که وجود زاد و ولد در صورتی که با مرگ تدریجی همراه نباشد، انفجار جمعیتی رخ می‌دهد و سکونت بشر بر روی کرهٔ خاکی عملاً و به مرور زمان، ناممکن خواهد شد.

در بحث از علل و عوامل مؤثر بر مرگ‌ومیر، نخست باید میان علت و عامل تمیز قایل شد. عامل به مجموعه شرایط، زمینه‌ها و وضعیت‌هایی اطلاق می‌شود که بستر و زمینه را برای بروز علل مرگ فراهم می‌آورد. برای مثال، برای کودکی که بر اثر یک بیماری خاص می‌میرد، از نظر پزشکی، علت مرگ همان بیماری است؛ اما پژوهشگر جمعیتی و اجتماعی ضمن پذیرش این واقعیت، در صدد شناخت عواملی است که زمینه را برای ابتلای کودک به این بیماری فراهم آورده‌اند. میرزایی بر این باور است که سطوح مرگ‌ومیر در یک جامعه عمدتاً وابسته به زمینه‌های بهداشتی است که خود با مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی ارتباط دارد و از آنها تأثیر می‌پذیرد. وی نقش عوامل فرهنگی را بسیار مهم ارزیابی می‌کند و می‌نویسد: الگوی فرهنگی و رفتاری که متأثر از آداب و رسوم و عقاید و باورهاست می‌تواند تأثیرات مثبت و یا حتی منفی بر سلامت فرد و از آن طریق بر سطح مرگ‌ومیر داشته باشد. اهمیت دادن و ترغیب جامعه به جنبه‌های مثبت و موافق با سلامتی و بهداشت از قبیل

رعایت نظافت و حفظ تندرستی و شیر دادن مادر به نوزاد و نحوه برخورد جامعه با عادات و گرایش‌های مضر و مغایر با سلامتی و بهداشت جامعه در قالب معیارها و ارزش‌های عقیدتی و فرهنگی، نقشی بسزا در فرهنگ بهداشتی جامعه و در نتیجه سطح مرگ‌ومیر دارد (میرزایی، ۱۳۵۷). در ذیل به برخی از مهم‌ترین عوامل فرهنگی مؤثر بر مرگ‌ومیر اشاره می‌کنیم.

۱-۲-۵. سطح سواد و تحصیلات والدین

میزان تحصیلات والدین به‌ویژه مادر، مهم‌ترین مؤلفه فرهنگی مؤثر بر تعیین میزان بازماندگی کودکان در سال‌های نخستین زندگی است. نهادهای اجتماعی نیز عمدتاً با میانجی مادر، نقش خود در مراقبت از کودک و بهداشت او در منزل را ایفا می‌کنند. از این‌رو باورها، نگرش‌ها، و توانمندی‌های مراقبتی مادر از اهمیت درخور توجهی برخوردار است. بر پایه برخی مطالعات، آموزش و تحصیلات به دلیل نقشی که در افزایش آگاهی مادران از اقتضائات، محدودیت‌ها و موانع زیستی کودکان دارد، سالانه مانع ۵ تا ۱۰ درصد مرگ کودکان در کشورهای در حال توسعه می‌شود (حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۸). باز طبق همین مطالعات، سطح سواد مادر بیش از سواد پدر بر فرایند استمرار حیات کودکان تأثیر داشته است. تأکید بر افزایش سواد و آموزش مادر به علل و ادله گوناگونی توجیه‌پذیر است (سازمان ملل، ۱۹۸۵). بی‌تردید، مادر باسواد در مقایسه با مادر بی‌سواد از امکانات و قابلیت‌های بیشتری برای استفاده از خدمات بهداشتی و درمانی برای مراقبت از کودک برخوردار است.

از سوی دیگر، با توجه به محدودیت فرصت‌های شغلی در نواحی بومی، بسیاری از مردان در کشورهای در حال توسعه مجبورند شغل مناسب خود را در جای دیگری غیر از محل زندگی خانوادگی خویش جست‌وجو کنند و عملاً مسئولیت کامل اداره خانه و مراقبت از فرزندان و کودکان به همسران آنها محول می‌شود (همان). تردیدی نیست که در چنین شرایطی سواد و آموزش مادران نقشی تعیین‌کننده در مراقبت از کودکان دارد. گزارش یونسکو (۱۹۹۴) در خصوص سوادآموزی همگانی و مرگ‌ومیر کودکان در سال ۱۹۹۰ نشان از رابطه تنگاتنگ و معکوس میان تحصیل مادران و مرگ‌ومیر کودکان دارد (امانی، ۱۳۷۸، ص ۸۵).

سواد پدر خانواده نیز بر کاهش نرخ مرگ‌ومیر کودکان بی‌تأثیر نیست؛ چه افزایش سطح سواد و تحصیلات پدر به طور طبیعی، موجب تسهیل کاریابی، افزایش کارآمدی، افزایش موقعیت شغلی، افزایش دستمزد، افزایش قدرت تأمین امکانات زیستی، مدیریت مصرف خانوار، افزایش آگاهی و حساسیت درباره مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و در کل، بهبود وضعیت معیشتی و رفاهی خانواده

می‌شود. البته همه اینها با این فرض است که سواد و تحصیلات مورد نظر از تناسب و کارآمدی بایسته برخوردار باشد (حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۱).

۲-۲-۵. خرده‌فرهنگ‌های قومی - نژادی و مرگ‌ومیر

تفاوت گروه‌های قومی و نژادی در نرخ مرگ‌ومیر، موضوعی است که تقریباً در همه کشورهای که نژادها و اقوام گوناگون در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، وجود دارد. بی‌شک ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی جوامع، در نوسانات نرخ مرگ‌ومیر تأثیری بسزا دارند، اما عامل بسیار مهمی که نقش آن در همه مطالعات تأیید شده است، زمینه‌ها و بسترها و گفتمان‌های غالب فرهنگی جامعه یعنی دانش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، آداب و رسوم، سبک‌های زندگی، الگوهای رفتاری نهادینه شده به‌ویژه نحوه تعامل انسان‌ها با خود، محیط و طبیعت است. گفتنی است که گروه‌های قومی و نژادی به دلیل حاکمیت خرده‌فرهنگ‌های متفاوت، تقریباً در بیشتر شاخص‌های جمعیتی و نه فقط مرگ‌ومیر کودکان، تفاوت‌هایی دارند.

مطالعات انجام‌شده در امریکا نشان می‌دهد که به‌رغم کاهش میزان مرگ‌ومیر اطفال از ۴۷ در هزار به ۸/۹ در هزار طی سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۹۱، نسبت مرگ‌ومیر کودکان سیاه‌پوست به کودکان سفیدپوست از ۱/۷ به ۲/۴ افزایش یافته است. این بررسی نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۸ میزان مرگ‌ومیر کودکان سیاه‌پوست در ۲۳ ایالت از ۵۰ ایالت امریکا بیش از دو برابر مرگ‌ومیر اطفال سفیدپوست بوده است. در تبیین این تفاوت‌ها، جمعیت‌شناسان به عواملی چون سواد و تحصیلات پایین‌تر، مسکن نامناسب، تغذیه ناسازگار، دسترسی کمتر به امکانات زیستی و ناکافی بودن مراقبت‌های بهداشتی در میان سیاهان اشاره کرده‌اند (برد، ۱۹۹۵). براین‌اساس تفاوت اقوام و گروه‌های یک جامعه در نرخ مرگ‌ومیر، علاوه بر تفاوت آنها در موقعیت اجتماعی و اقتصادی به تفاوت آنها در الگوهای زیستی و بستریهای فرهنگی بستگی دارد.

۳-۲-۵. دین و مرگ‌ومیر

رابطه دین یا دین‌داری و پدیده مرگ‌ومیر نیز در برخی مطالعات کانون توجه قرار گرفته است. تردیدی نیست که دین، به‌ویژه ادیان الهی به‌منزله یکی از محوری‌ترین مؤلفه‌های فرهنگی، بسته به موقعیت فرهنگی و اجتماعی، بالقوه می‌تواند با اصلاح بینش‌ها، نگرش‌ها، ایده‌آل‌ها، سبک‌های زندگی، الگوهای رفتاری، نظام ارتباطی، نحوه تعامل با واقعیات زندگی و... بر کلیت زندگی از

جمله موضوع مرگومیر تأثیر تعیین‌کننده بگذارد. این موضوع در جوامع سنتی که دین در آنها نقشی برجسته (در مقایسه با جامعه مدرن) دارد، به وضوح مشهود است.

از سوی دیگر، اقوام و گروه‌های مذهبی مختلف در یک جامعه نیز عمدتاً به دلیل تفاوت در سبک زندگی دینی، تفاوت‌هایی در نرخ مرگومیر دارند. برای مثال، سایمون و برنشتاین نشان داده‌اند که میزان مرگومیر ناشی از کزاز اطفال در میان هندوهای شمال هند بسیار بالاست و دلیل آن این است که این دسته از هندوها به سبب باورهای مذهبی خود، اغلب از پهن گاو برای تطهیر منازلشان استفاده می‌کنند. ظن غالب این است که این الگوی زیستی خود یکی از عوامل موثر در بروز بیماری کزاز و در نتیجه مرگومیر اطفال آنها بوده است (حسینی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۰).

۳-۵. نقش عوامل فرهنگی بر مهاجرت

مهاجرت در معنای عام کلمه عبارت است از «تغییر محل اقامت فرد از یک نقطه به نقطه دیگر. این نقطه را معمولاً محدوده یک شهر یا یک رو ستا در نظر می‌گیرند؛ ولی جابه‌جایی جمعیت در داخل آن نقاط، مهاجرت محسوب نمی‌شود» (زنجانی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۲).

مهاجرت یکی از سه پدیده مهم جمعیتی است که تحولاتی عمده را در فراوانی و تراکم جمعیت موجب می‌شود. این پدیده با دو پدیده دیگر جمعیتی یعنی باروری و مرگومیر از جهاتی متفاوت است. مهاجرت در مقایسه با مرگومیر و باروری تأثیری متفاوت بر اندازه جمعیت می‌گذارد. مرگومیر و باروری، اصالتاً از سنخ عوامل بیولوژیک شمرده می‌شوند، هرچند عوامل بیرونی نیز در افزایش و کاهش آنها تأثیرگذارند؛ اما مهاجرت امری بیولوژیکی نیست و صرفاً تحت تأثیر عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی یا شرایط طبیعی محیط به وقوع می‌پیوندد (شیخی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹-۱۱۰). انگیزه‌ها و شرایط گوناگونی همچون محرومیت رو ستاها و شهرهای کوچک از برخی امکانات، ادامه تحصیل، رهایی از قید برخی سنن دست‌وپاگیر، دسترس به خدمات اداری، یافتن شغل مناسب، و علاقه به سبک زندگی شهری، که برخی اقتصادی و برخی اجتماعی و فرهنگی‌اند، همواره زمینه مهاجرت به شهرهای بزرگ را فراهم آورده‌اند. تردیدی نیست که علل و عوامل پرشمار فردی و اجتماعی در وقوع پدیده مهاجرت و شدت و ضعف آن مؤثرند. پدیده مهاجرت همچنین آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی متنوعی برای مهاجران و محیط مبدأ و مقصد آنها فراهم می‌آورد. از این میان، تأثیرات فرهنگی آن بر مهاجران و سبک زندگی ایشان، روشن‌تر از آن است که نیازی به بحث و گفت‌وگو داشته باشد.

۶. نتیجه‌گیری

امروزه بر نقش فرهنگ و ساختارهای فرهنگی بر تحولات جمعیتی و نیز بر ضرورت توجه به این مقوله در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی، تأکید می‌شود. کشور ما در دو دهه اخیر با اثرپذیری از اعمال برخی سیاست‌ها و بروز برخی تغییرات در سبک‌های زیستی، تحولات جمعیتی سریع و غیرمنتظره‌ای را تجربه کرده است. اغلب اندیشمندان اجتماعی با خطرناک خواندن وضعیت کنونی و پدیده‌های موجود جمعیتی، خواستار بازنگری جدی در سیاست‌گذاری‌های جمعیتی و فرهنگ عمومی با هدف مهار روند کاهش جمعیت و نرخ باروری هستند. رهبر معظم انقلاب نیز طی بیاناتی، دغدغه‌ها و نگرانی‌های آینده‌نگران خود درباره وضعیت جمعیتی کشور را با استناد به گزارش‌های کارشناسان ابراز فرمودند. طبیعی است که این گفتمان نوین‌پایا تا کسب موقعیت ذهنی و روانی برتر و رسوخ نظری و عملی در میان توده‌ها و سطوح نخبگانی جامعه راه درازی در پیش دارد. از این رو بایسته است که نخست، موضوع کاهش تدریجی جمعیت و نرخ باروری با استناد به یافته‌های علمی و ادله کارشناسانه بررسی و تحلیل شود؛ دوم، نقش تحولات فرهنگی و تغییر الگوهای زیستی جامعه در بروز این وضعیت تحلیل گردد؛ سوم، مسئولان و مدیران نظام به اتخاذ سیاست‌ها و تدوین برنامه‌های مناسب، برای اصلاح روند موجود ترغیب شوند؛ چهارم، فرهنگ‌سازی مناسب در سطح توده‌ها از طریق عوامل و کارگزاران مربوط با هدف تغییر رویه موجود انجام شود. بدیهی است که تحلیل نسبت میان فرهنگ و ساختارهای فرهنگی با موضوع جمعیت و تحولات آن که موضوع نوشتار حاضر است، در تأمین برخی از اهداف مزبور نقش محوری دارد. به‌زعم نویسندگان، تحولات اخیر جمعیتی کشور بیش و پیش از هر عاملی، ریشه و خاستگاه فرهنگی دارد و البته به تبع آن در دیگر حوزه‌ها بازتاب یافته و از آنها نیز تأثیر پذیرفته است. بدیهی است که برون‌رفت از این وضعیت نیز مستلزم ایجاد تحولات فرهنگی و ساختاری به صورت توأمان است.

منابع

- احمدی، وکیل و همکاران، ۱۳۹۱، «بررسی نقش گذار جمعیتی در تغییرات جامعه‌شناختی خانواده»، *مطالعات اجتماعی- روان‌شناختی زنان*، سال دهم، ش ۱، ص ۸۱-۱۰۲.
- امانی، مهدی، ۱۳۸۹، *مبانی جمعیت‌شناسی*، چ نهم، تهران، سمت.
- امانی، مهدی، ۱۳۷۸، *جمعیت‌شناسی جهان*، تهران، سمت.
- آزاد ارمکی، تقی و همکاران، ۱۳۷۹، «بررسی تحولات اجتماعی و فرهنگی در طول سه نسل خانواده تهرانی»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۱۶، ص ۳-۲۹.
- آشفته تهرانی، امیر، ۱۳۸۱، *جمعیت‌شناسی و تحلیل جستارهای جمعیتی*، تهران، گستره.
- بهنام، جمشید، ۱۳۴۸، *جمعیت‌شناسی عمومی*، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- تمنا، سعید، ۱۳۸۶، *مبانی جمعیت‌شناسی*، چ یازدهم، تهران، دانشگاه پیام نور.
- حسینی، حاتم، ۱۳۸۶، *درآمدی بر جمعیت‌شناسی اقتصادی- اجتماعی و تنظیم خانواده*، همدان، دانشگاه بوعلی.
- زارع، بیژن، ۱۳۸۹، *جمعیت‌شناسی اقتصادی و اجتماعی*، چ چهارم، تهران، سمت.
- زنجانی، حبیب‌الله، ۱۳۷۶، *تحلیل جمعیت‌شناختی*، تهران، سمت.
- سرایبی، حسن، ۱۳۸۶، «تداوم و تغییر خانواده در بستر گذار جمعیتی»، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ش ۲، ص ۳۷-۶۰.
- سرایبی، حسن، ۱۳۸۱، *روش‌های مقدماتی تحلیل جمعیت با تأکید بر باروری و مرگ‌ومیر*، تهران، دانشگاه تهران.
- سیدمیرزایی، سیدمحمد، ۱۳۷۷، «انتقال جمعیتی؛ علل و نتایج اقتصادی و اجتماعی آن»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۱۲، ص ۶۹-۸۹.
- شیخی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *مبانی و مفاهیم جمعیت‌شناسی*، چ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- عباسی شوازی، محمدجلال و رسول صادقی، ۱۳۸۴، «قومیت و الگوهای ازدواج در ایران»، *پژوهش زنان*، دوره سوم، ش ۱، ص ۲۵-۴۷.
- عباسی شوازی، محمدجلال و عباس عسکری ندوشن، ۱۳۸۴، «تغییرات خانواده و کاهش باروری در ایران: مطالعه موردی استان یزد»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۵، ص ۲۵-۷۵.
- عباسی شوازی، محمدجلال و فاطمه ترابی، ۱۳۸۵، «سطح، روند و الگوی خود-شاوندی در ایران»، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ش ۲، ص ۶۱-۸۸.
- عباسی شوازی، محمدجلال و همکاران، ۱۳۸۱، «بررسی دیدگاه زنان در مورد رفتارهای باروری در استان یزد»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۰، ص ۱۶۹-۲۰۳.
- کتابی، احمد، ۱۳۷۷، *درآمدی بر اندیشه‌ها و نظریه‌های جمعیت‌شناسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کوئن، بروس، ۱۳۷۵، *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، توتیا.
- لوکاس، دیوید و پاول میر، ۱۳۸۱، *درآمدی بر مطالعات جمعیتی*، ترجمه حسین محمودیان، تهران، دانشگاه تهران.
- لهسایی، عبدالعلی، ۱۳۶۸، *نظریات مهاجرت*، شیراز، نوید.
- محمدپور، احمد و همکاران، ۱۳۸۶، «سنت، نوسازی و خانواده: مطالعه تداوم و تغییرات خانواده در اجتماع ایلی با استفاده از رهیافت روش تحقیق ترکیبی»، *پژوهش زنان*، دوره هفتم، ش ۴، ص ۷۱-۹۳.
- مشفق، محمود و سارا غریب عشقی، ۱۳۹۱، «تحلیلی بر رابطه ارزش فرزندان و باروری بین زنان تهرانی»، *مطالعات راهبردی زنان*، سال پانزدهم، ش ۵۸، ص ۹۳-۱۲۰.
- میرزایی، محمد، ۱۳۵۷، «متغیرهای جمعیتی و فرهنگ»، *نامه پژوهش*، پیش‌شماره ۱، ص ۶۹-۷۶.
- Abbasi – Shavazi, M.J, & et al, 2003, Changes In Family, Fertility Behavior And Attitudes In Iran, Working Papers In Demography, N. 88, Demography And Sociology Program, Reserch School Of Social Scinces, Australian National University.
- Bird, S, 1995, Separate Black And White Infant Mortality Models ,Social Sciece And Medicine, v. I, N. 11, p. 1507- 1512.
- Caldwell, J.C, 2008, Three Fertility Compromises And Two Transitions, *Population Research Policy Review*, v. 27, p. 427-444.
- Hammel, E. A, 1990, A Theory Of Domography. In Population And Development Reviw, v. 16, N. 16.
- Hoem, J.M, & Dora, K, 2008, Traces OfThe Second Demographic Transition In Four Selected Countries In Central And Eastern Europe: Union Formation As A Demographic Manifestation”, Euro J Population, Doi 10.1007/S10680-009-9177-Y.
- Kirk, Dudley, 1966, “Factors Affecting Moslem Natality” In B. Berelson,Et Al (Eds),Family Planning And Populaton Programs, Chicago:University Of Chicagi Press.
- Lesthaeghe, R, & Surkyn, J, 2002, New Forms Of Household Formation In Central And Eastern Europe: Are They Related To Newly Emerqng Value Orietations? Interuniversity Papers In Demography,Working Paper.
- Lesthaeghe, R, 1983, A Century Of Demographic And Cultural Chenge In Western Europe: An Expoioration Of Underlying Dimensions, Population And Development Review, v. 9 (3), p. 411-436.
- Lopez, David E, & George Sabagh, 1978, "Untangling Structural And Normative Aspects OfThe Nimority Status Fertility Hypothesis", American Jornal Of Sociology, v. 83, N. 6, p.1491-1497.
- Mcdonald, P, 2006, Low Fertility And State Policy, Population And Development Riview, v. 5 (2), p. 123-138.
- Shen, C, & Williamson, B, 1999, Maternal Mortality, Women's Status, And Economic Dependency In Less Developed Countries: A Cross-National Analysis, Social Science & Medicine, v. 49, p. 197-214.
- Thoronton, A, & et al, 2004, International Networks, Ideas, And Family Change, University Of Michigan, Population Studies Center, Report, N. 04-566.
- United Nations, 1985, Socio – Economic Differentials In Child Mortality In Developing Countries.